

پرسش ۳۹: سنگسار شدن سپاه ابرهه با سنگ‌های سجّیل.

سؤال / ۳۹: لماذا رُجم جيش أبرهة الحبشي لما أراد هدم الكعبة بالحجارة السجيل ولم يُرجم جيش الأمويين لما أرادوا هدم الكعبة حتى سقط المنجنيق في الكعبة وهدم البيت الحرام!؟

پرسش ۳۹: چرا هنگامی که لشکر ابرهه‌ی حبشی می‌خواست کعبه را ویران کند با سنگ سجیل سنگسار شد ولی زمانی که لشکر امویان قصد داشتند خانه‌ی کعبه را منهدم کنند تا آن‌جا که منجنيق بر کعبه نهداند و بیت الحرام تخریب شد، سنگسار نشدند؟!؟

الجواب: إن لبيت الله الحرام (الكعبة) حرمة وملائكة تحمي البيت من الاعتداء، وهذه الحماية المعجزة لا تحصل دائماً إنما تحصل إذا كان الناس يستفيدون من هذه المعجزة ويتعظون بها ويهتدون إلى الصراط المستقيم بسببها. أما إذا كان الناس قساة القلوب لا يتعظون بالزواجر والمثلثات والعقوبات الإلهية أو الآيات الإلهية البينة، فلا معنى لمنعهم عن العصيان والطغيان والتجبر ودفعهم عن صراط الجحيم بالقوة، مما ينافي حالة الامتحان والاختبار للإنسان في هذه الأرض.

پاسخ: بیت الله الحرام (کعبه) حرمتی دارد و فرشتگان، این خانه را از تجاوزگری حفاظت می‌کنند. این محافظت معجزه‌وار، همیشه به وقوع نمی‌پیوندد، بلکه هنگامی اتفاق می‌افتد که مردم از این معجزه بهره‌مند شوند و از آن پند گیرند و به سبب آن، به راه مستقیم هدایت شوند. اما اگر انسان‌ها قسّی القلب باشند و با هشدارها و عقوبت‌ها و مجازات‌های الهی یا آیات روشن خداوندی موعظه نشوند منع کردن آن‌ها از عصیان و طغیان و تکبر و نیز بازداشتن اجباری آن‌ها از راه جهنم، معنایی نخواهد داشت و چنین چیزی با وضعیت امتحان و آزمایش کردن انسان بر این زمین منافات دارد.

وفي زمن عبد المطلب (ع) - جدّ النبي محمد - كان الناس يستفيدون من هذه الآية، ويتعظون بها. كما أنها كانت تشير إلى حرمة عبد المطلب وأهل بيته، واتصالهم بالسماء، وهو وصي من أوصياء إبراهيم (ع). أما في زمن يزيد (عليه لعنة الله) فقد كان الناس قساة القلوب لا يتعظون، بل إنهم انتهكوا حرمة أعظم من حرمة الكعبة وهي حرمة الحسين، لما قتلوه ومثلوا بجسده الطاهر المقدس، وقد وضّح الحسين في خطابه لهم أنهم بعد قتله لا يدعون حرمة لا ينتهكونها أو يهابون انتهاكها. ومع ذلك فلما تقدم جيش يزيد (لعنه الله) إلى الكعبة قادماً من المدينة مات ملعون (مسلم بن عقبة) قائد الجيش الأموي فلم يرتدع الناس، بل تقدموا بقيادة الحصين بن نمير السكوني حتى وصل الأمر إلى رجم الكعبة بالمنجنيق وقتل ابن الزبير في الحرم.

در زمان عبد المطلب (ع) - جدّ محمد نبی (ص) - مردم از این نشانه بهره‌مند می‌شدند و از آن پند می‌گرفتند. علاوه بر این، چنین معجزه‌ای به حرمت عبد المطلب و اهل بیت او و پیوند آن‌ها با آسمان اشاره داشت؛ چرا که عبد المطلب (ع) یکی از اوصیای ابراهیم (ع) بود؛ ولی در زمان يزيد لعنه الله مردم قسّی القلب بودند و موعظه نمی‌پذیرفتند، حتی آن‌ها حرمت بزرگ‌تر از کعبه را که همان حرمت حسین (ع) بود شکستند، هنگامی که آن حضرت را کشتند و بدن پاک و مقدسش را مُثله کردند. حسین (ع) در خطبه‌اش این مطلب را برای آن‌ها توضیح داد که پس از کشتن او، آن‌ها از هیچ هتک حرمتی ابا نخواهند داشت یا از پایمال کردن آن هیچ واهمه‌ای به خود راه نخواهند داد. با این حال هنگامی که لشکر يزيد لعنه الله از مدینه به سوی کعبه رهسپار شد، آن ملعون (مسلم بن عقبة) فرمانده لشکر اموی جان باخت ولی مردم باز نایستادند بلکه با فرماندهی حُصین بن نُمیر سکونی به پیشروی ادامه دادند تا کار به کوبیدن کعبه با منجنيق و کشتن ابن زبير در حرم منتهی شد.

أما في نهاية المطاف أي في زمن الإمام المهدي (ع)، لما يعود الناس إلى شيء من الفطرة ويتعظون بالمثلثات والآيات، فإن هذه الآية تعود للظهور من جديد وهذه المرة عندما يخسف بجيش السفیانی بین المدينة ومكة بعد خروج الإمام المهدي (ع) من المدينة والتجائه إلى مكة حرم الله سبحانه وتعالى كما ورد عنهم (121).

در انتهای کار یعنی در زمان امام مهدی (ع)، از آن جا که مردم به گوشه‌ای از فطرت بازمی‌گردند و با عقوبت‌ها و نشانه‌ها پند می‌گیرند، این نشانه دوباره به منصفی ظهور خواهد رسید و این بار هنگامی است که پس از خروج امام مهدی (ع) از مدینه و پناه بردن او به مکه حرم خداوند سبحان و متعال، همان طور که از معصومین (ع) نقل شده است، لشکر سفیانی بین مدینه و مکه به زمین فرو می‌رود. (122)

فأهم علة لحصول هذه الآية أو تأخرها هو استفادة الناس منها، واهتداؤهم بسببها، واتعاظهم بها، أو غفلتهم عنها، وركونهم إلى المادة، وإرجاع كل الأسباب والمسببات إليها.

مهم‌ترین علت در رخ دادن این نشانه یا تأخیر آن، بهره‌مند شدن مردم از آن، هدایت شدن شان به سبب آن و پند گرفتن، یا غفلت ورزیدن شان از آن و تکیه کردن آن‌ها به ماده و بازگردانیدن تمام اسباب و مسببات به آن می‌باشد.



[121]- بحار الأنوار : ج 52 ص 222 - 223.

[122]- بحار الانوار: ج 52 ص 222 و 223.